



بسم الله الرحمن الرحيم

100



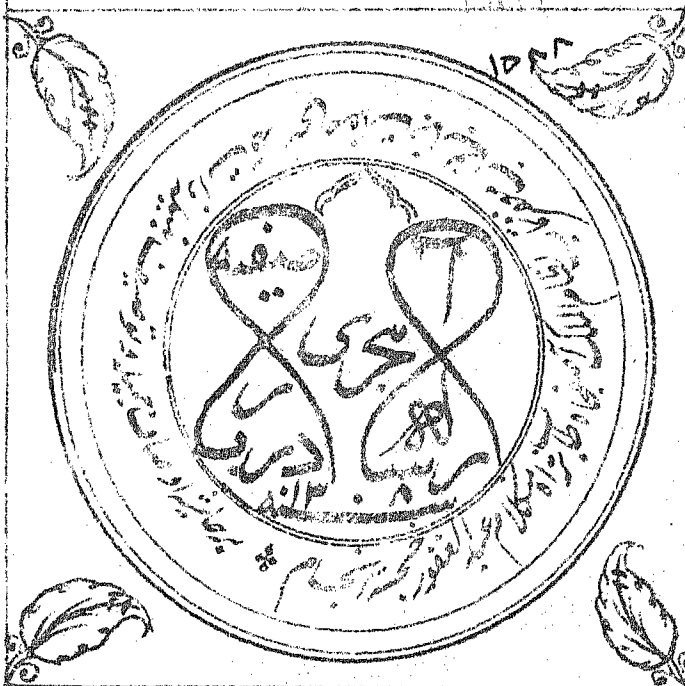
در سال فتنه و کفر قاتل زین العابدین علیه السلام



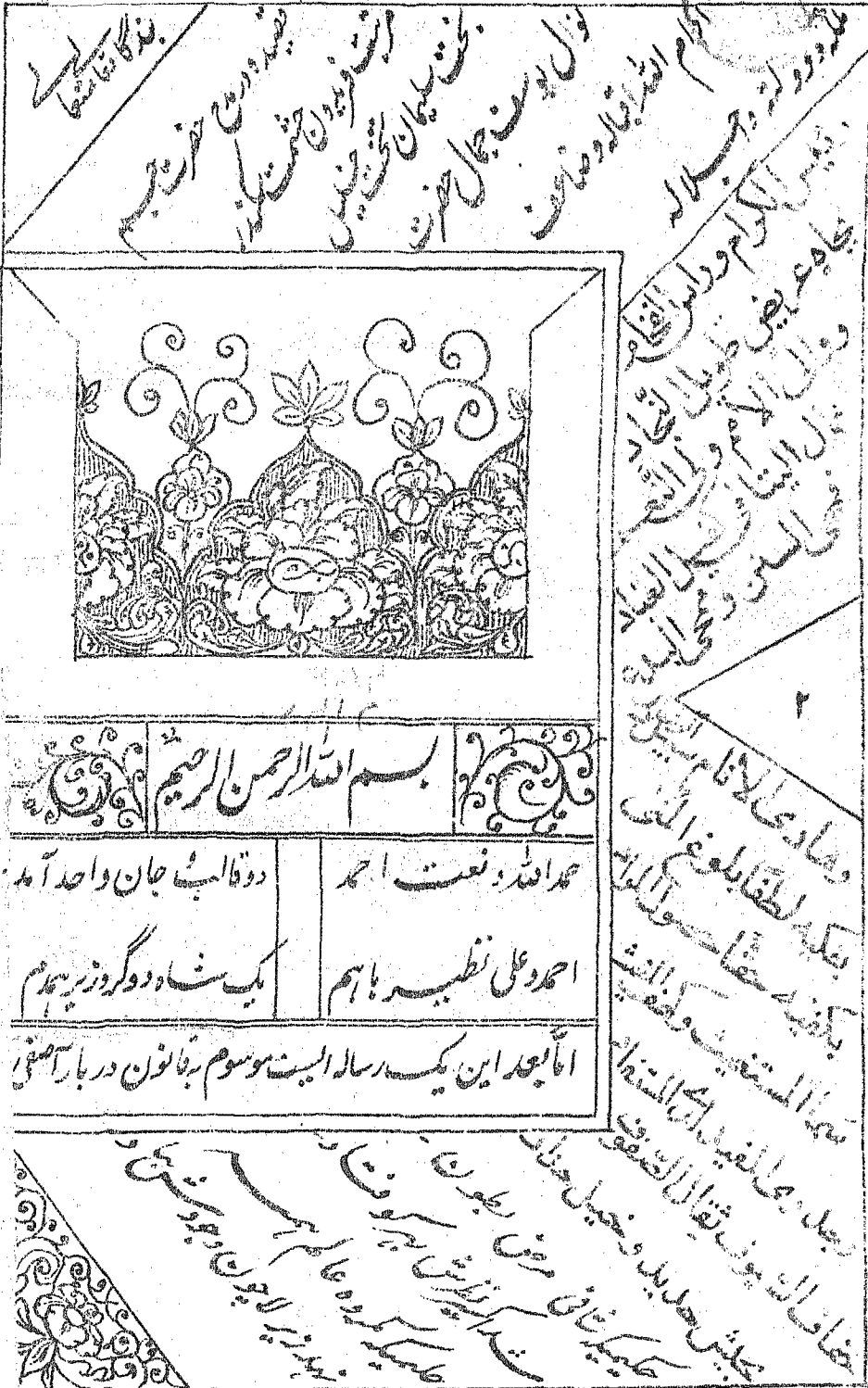
مضمون خاتمه الطبع از نتایج فکر بلند و طبع آسمان پیوند عالیشان فیض ناب  
 حضرت استاد می مولوی علی حسد صاحب مدظلهم العالی  
 شکر خدا که عزوجل بر اتمام طبع این کتاب نایاب که تا حال چاپ نشده بود لکن غیر از نسخه نفوس  
 منها فن غالب است که نسخه دیگر از پیدانه باشد و قریب بود که از غایت کهنگی و راست این نسخ  
 هم از کار برود و ضایع نشود -

ازین کتاب حالات دربار آصفی دو صد سال پیشتر ازین باید دریافت مصنفش  
 منسارام شیکار صد رت است که اکثر از امور پیشم خود دیده و بعض ازان با زبانانی ما پیاورد درگاه  
 قلی خان سالار جنگ که آن زمان شهر کاره با بود شنیده درین کتاب درج کرده بر بقا دو و وضایط این  
 کتاب را تقسیم ساخته و خاتمه مشتمل بر وصایای آن نواب بران افزوده مطالعه این کتاب غالی از  
 نیست و فائده های تاریخی و حکمت های سیاسی از دست توان گرفت لکن باعث طبع این کتاب  
 و اشاعت آن که غیر از تصنیف و ستانف و ایما می مصنفش توان گفت و ات تنوید صفات  
 عالیجاه بر تر پانگ کتاب سید اسد الله طباطبائی معروف به میرزا ابصاحب دام مجده است  
 جناب مدوح سالها می دراز در خدمت با ملکی و مالی حضور نظام خلد الله علیه صرف کرده  
 سال می شود که برای و وظیفه ما و ام الحیات گرفته اند و حق تاریخی و مذاق علمی جناب نشان را نگذا  
 که نسخ چهل طبع و ناوار از دست در است و پوسیدگی ضایع بشود بنا بر این چاپ فرمودند و نظری  
 خوب و مفید فراهم کردند پس باید که انیکم پیش نشان کتاب مفید و غیر مطبوع و نوشته باشند

بیتاوان کیمین و مکافضل خلاق میں زمان



بیتاوان کیمین و مکافضل خلاق میں زمان



کلیکین عقل کل معنیست  
 که از اینست چنانکه در او تشاد  
 میباید چنانکه در او تشاد  
 میباید چنانکه در او تشاد

می فرمایم نیک انجام در ایام سلطنت نواب فلک جناب  
 ت جاه طاب ثراه در شش هجری مذکر آداب وقواعد و  
 آن شهر یار عالی تبار انچه برادر العین دیده برشته تحریر نموده  
 مته باعتبار فاعتر و یا اولی الا بصار برائے آیندگان  
 کار گذاشته و رساله ثانی رقمزده کلک معنی عبد الغفور مغفور  
 در شش هزار و یکصد و پنجاه هجری بکلمه فضایل و محامد و مناقب  
 ایچ آصف جاه طاب الله مفعول برشته اجتماع کلمه نه بینه  
 تحت این هر دو رساله ندرت طراز ججت استعلا جلالت عظمت  
 شاه و کن و انقیاد آداب نو و کهن ابن بنده فانی سید اسد الله  
 میر نواب و خلیفه یاب سرکار ابد پایدار آصفجاهی ابن  
 سید حسین آصفجاهی طبیبی مناسب دانسته بدعا

از و نیست مستند  
 از و خاندان نظامیه شاه  
 و این علم کهن  
 که اینجا خطاب شده

نواب ابن نواب ابن نواب  
 بجای آصف و همزه آصف  
 بملک و دو کون شد نظاش  
 کدام اینمرا تب زو او رشاد  
 چون منظور حق گشت خوب شد  
 بدولت بلت بدین و بداد  
 عجل این منازل و عجل  
 عجل این منازل و عجل

خدا نام او در پیش کلام  
 از ان پیش کلام  
 خدا نام او در پیش کلام  
 خدا نام او در پیش کلام  
 خدا نام او در پیش کلام  
 خدا نام او در پیش کلام

ایمان از کمال

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

ربا با عی

دولت ابد مدت عالی حضرت قوی شوکت بلند کائنات عالی

قطعه

اگر اسم او است رایت بیضا برین بلند  
ما خود از و نام برگشت نام

فرمانروائی کشور و کجا مستند  
نامیکه از و فقط بود احترام

سخن حضور پر نور میر محبوب علی شاه با و شاه دکن سراج  
الله بنیان علی سراسر الخلود و لمع سنان سراجهم السعید  
السعود و هم به نیایش و ستایش وزیر اسطوتد بیر سکنه در  
فریدون فرامیر اکبر نواب بشیر الدوله اسمانجام بهادر  
دام له الجود والتفاخر که بزور یار و چنین دستور معظم تمام  
ساحت مملکت نبایش ریاضین و از مار با طین بساط گل و ز  
دیریش ابر آوری و زیدین نیم بهار سعادت و کرامت هر ده

صاحب غنی که ملک دین با عی  
در زم زم پیشین لغت حضرت نایست  
همراه در کباب انجباب سبایت

سایه عی  
خداوند عالم  
سپاه خدمت و خدایان  
امروز نیست خدایان  
اجرام فلک کدام  
مقصود از این غایت خفیت حال  
نفسه مال نه از لطف و نیکی  
از این سطح از فضل که است  
میر جلاله کماله کماله  
عالمی کماله کماله  
عالمی کماله کماله





فلا افضاله على الام

ظلال

عزادند که این کتب را

ازم بهادرش

بسم الله الرحمن الرحيم

طمان و کین  
لواسته رفیقش  
سر حضرت

نی نگار و دیار صحبت بها بركات آن قدسی صفات اشک حسرت  
رنجیده یادگاری جہت جویندگان احوال و آگاہی برائے آیندگان  
استقبال میلدار و بہ منہ و کرمہ و سبب تحریر اینچند اوراق  
در اصل انیست کہ این کس را درین سنوات چند اتفاق خانہ نشینی  
رود او یاد آن مجالس اکثر اوقات دلرامی بر وجہ بحث مشغول  
نمودید این اوراق نمودم من احب شیئا فا کرد و لک  
بنیال اینکہ بعد مکے از اولاد مارا توفیق یار شد و وارضا خبر اود  
مانے این خاندان را بر سرند یا لت خریداری راہ و رسم جدا باد  
خود جوش زندان این اوراق را کہ بہ منزلت تبرکات است گذریا  
وسیلہ روزی ساز و دوار و در حالت رفاه بدعائے خیر نواز و  
مقالہ اول بچکس در دیوانخانہ عالی بحیرہ تخطی شدن فرد

که اظهار ملکست از دولتیاب  
فرو بسته بندش زبان سوال

بهت نه تنها جان را گرفت  
 بدولت اقامیم و بس گرفت  
 ز غمش قوی بشکست و بیاوردین  
 ز غمش مبین سحر و جبین  
 ز غمش سحر و جبین  
 ز غمش سحر و جبین

[illegible]

در بیان حال منشعب از زندان  
 در بیان حال منشعب از زندان  
 در بیان حال منشعب از زندان  
 در بیان حال منشعب از زندان

اسم نویسی یار نمی یافت چون فردش بقید تاریخ دو اسطر  
 بدقت مشرف دیوانخانه و پروانگی آمدن برده و چو بداران رسید  
 باز او را قاعده العز و دیوانخانه هیچ وجه مراحت نیست مقام  
 صاحب دستاری که بندش دستار و خلاف ضابطه یعنی  
 و در حصه بود و رنگ آن سرخ یا خام باشد زینهار در دیوانخانه  
 یار نمی یافت. مقاله اول مشرف دیوانخانه تعلیم پوشاک داده  
 خرد اسم نویسی می نوشت چه اگر دستار به سرشته سیم شد  
 حکم می کرد که موافق ضابطه سدر کار بندش نماید و در این  
 غلطان بر فرزند چو به بر سینه و گریبان تنگ نباشد  
 ضابطه نواب عوض خان هنگام نیابت نظامت او رنگ آبا  
 یک نفر خیاط و یک نفر مزین با دو آدم قوی بیکل بر کوچه

در بیان حال منشعب از زندان  
 در بیان حال منشعب از زندان  
 در بیان حال منشعب از زندان  
 در بیان حال منشعب از زندان

باطنی بر سر گویم  
 ظاهری در زندان  
 بیایم که ایضا  
 بیایم که ایضا  
 بیایم که ایضا  
 بیایم که ایضا

در میان پادشاهان و پادشاهان  
 از جنسی که در میان پادشاهان  
 از جنسی که در میان پادشاهان  
 از جنسی که در میان پادشاهان

و بر زن شهر مقرر کرده بود که هرگاه کسی نیمه دار از دامن یا بر  
 زواییده از راسته گزشت آردان مذکور حایل  
 را هشت می شنند و ضابطه دانش را قطع میکرد و غیرت  
 بیست و می نمود اگر فی الجمله از خوشی ظاهر می شد مردمان  
 چو تره کو توالی با شماره جوانان مذکور رسیده و او را زم میا  
 ماتن بر ضامی داد قاعده نواب مذکور بود که همیشه خبر گیری و  
 بذات خود نموده تدبیر آبادی و توفیر زنا عت می فرمود و تمام  
 احوال هر که ام از مساعد و تقاضای می پرداخت در آن زمان  
 تعلق متعلق می موازنه بهوی احقر متعلق بود ضابطه کسی بدون  
 یراق و بستن کمزور و بار نمی آمد و نیز تقید بود که هر چه و شمال  
 بر سر پاوش بگذارد و در سواری اکسیر امر اقلاتی خور و بطور

در میان پادشاهان و پادشاهان  
 از جنسی که در میان پادشاهان  
 از جنسی که در میان پادشاهان  
 از جنسی که در میان پادشاهان

از جنسی که در میان پادشاهان  
 از جنسی که در میان پادشاهان  
 از جنسی که در میان پادشاهان  
 از جنسی که در میان پادشاهان

هیچ درستی نیست پس در کمال  
 دین نیاید پس در کمال  
 والا خشنودی که هیچ معاد ندارد  
 نیست نه با صیغه سانی تنگنا  
 ز قیاس انوار فیض می نیاید  
 از قیاس سیاه آفتاب هم بیاد  
 می دهند باید که آسمان از  
 حراج ساسی بلند با وج  
 عرش آید با صیغ فیض انعام  
 پیش از مشرق

دنگی از سقر لاط ترتیب داده بر سر می بستند حالا آن رواج  
 بالکل متروک است بلکه معیوب و سپاهیان در گرما بر سر سپهر  
 یار و مال می گذاشتند. ضما بطه جواهر پیکر مخصوص بر وز عید بود  
 آنهم بقدر حال نه آنکه تمام مرغ زرین شوند. ضما بطه جاسه  
 زیاده از هفت پنجمه زیاده از پنج پات نمی پوشیدند در عایشیت  
 بر کدام مد نظر میداشتند چه دستار از جامه اسطوخودوس و جامه از پاجاسه  
 اشرف باشد. ضما بطه اصلاح بردت غیر شرع نمی کردند و  
 باوصف احتیاج عصا در دست گرفته بدر بار نیاید. مگر دهبوب -  
 ضما بطه هر کس را در خلوت می گذاشتند سلاح از و فرد  
 می گرفتند و هنگام روانگی او بجا نه حواله می کردند و از صلاح مردمانیکه  
 همیشه باریاب خلوت بود تعرض نبود. ضما بطه - و بارگاه عام

اقبال اولی نیاید طوبی  
 جایش بر تبه بلند بالاست  
 که اصلاح اقامت و فو  
 فی السماء طوبی یلین  
 ظل فی ظلمه کیمان بارگاه  
 جهان کیمان اند و خور و

در کلاش بر زنگان جهان پیوسته  
 دلش به شمع شمع اقامت  
 در دین و دنیا شمع اقامت  
 از نور و زینت و پیر و پادشاه  
 همه بیاورد نظر از بیاد

اعتبار از سبیده و از کار است  
 از نسبت و از آن دولت پیش  
 تافته سبیه روزگار است  
 ناشی از آن قهرش با دوست  
 از سبیده سوار است و شام

و دیوانخانه بیرون بیچسبیده سلاح حاضر نمی شد مگر چو بداند  
 حقه و آفتاب به راجه قدرت که اندرون در و آینه کلان که  
 سر پرده آواز زبان داشت و خل کند ضابطه هیچ سبیه  
 سپهر شیرایت و کان بدست خدمتکار نند با خود و از  
 ضابطه با هر کدام یک خدمتکار جهت نگاهبانی با پوشش  
 یا صراحی یا بسته کاغذ و خلوت گاه می گذاشتند ضابطه  
 بسته و قلمدان مشرفان و متصدیان بدست خدمتکاران  
 می دادند و بنیان و پیشکاران و شکی افراد و بکار و بر  
 خود میداشتند ضابطه آنچل مکرند و تا تا از آنجا  
 می کردند تا اگر از حضور چیز سه مرتبه شوق و آنچل گرفته  
 با کنار بند ساخته با داب گاه زو ندر و اج این طور مکرند

صفاتش ملک و ملت می خفت از  
 اقتدار یافتن معنی خفت از  
 ذات آن عرش پایه کوی  
 نشست و لفظ جاه از آن  
 منظر کمال قدمت الهی پرست

۱۰  
 قدش که نگفتن  
 برشان بلندین  
 دست و پا از قطره می آید  
 دست و پا از قطره می آید  
 بزرگواران  
 صاحب شجاعتی  
 صاحب شجاعتی  
 صاحب شجاعتی

ملک و دین را از آنجا که  
 آید و از آنجا که  
 آید و از آنجا که  
 آید و از آنجا که  
 آید و از آنجا که

زین زمانه که فیضان  
 از باران باریق نفع ریا  
 میجوید که بباران باریق  
 میجوید که بباران باریق

ساده از عجز  
 اقبال از عجز  
 اقبال از عجز  
 اقبال از عجز

حالا در چه بداران و افسران مانده است - و پس - و دستا  
 که هر کی دار از وقت عرش آشیانی بجمع نهنگان بادشاهی  
 بود تا عهد مصاص الدوله مرحوم بی الجمله و اج داشت حالا  
 باشخاص و ربار خال خال مانده - توقیر دستار عربی و مغلی  
 و کهر دار نواب مغفرت ماب بسیار می کردند و نواب شهید  
 دستار که هر کی دار از دست خود بسیار خوب می بستند و اکثر  
 پوشاک جو چیت مرغوب مزاج بود روزی در آمدن حضور  
 بی الجمله دیگر دید پرسیدند چه توقیف چه بود گفتند دستار  
 می بستیم چون یک مرتبه درست نیامد مکرر درست کردم فرمودند  
 آدمی اینقدر در بندترین و آرایش لباس نباشد از مردم  
 ناکاره می شود از آن روز نواب شهید دستار را معاف نمودند  
 ناصر جنگ ۱۱

۱۱  
 که بپوشانند و خاک نوجسم  
 بپوشانند و خاک نوجسم  
 بپوشانند و خاک نوجسم  
 بپوشانند و خاک نوجسم

نظر آید و خیال متباد  
 غافلان از غافلان  
 غافلان از غافلان  
 غافلان از غافلان

چنانچه در سه خط گذشتند و ندست کار و ستار بند وقت بند  
 اگاه می شود و اگر پیچ بر سر زیاوتی می کرد و باند می بود  
 می بریدند گوشتار قیمت گران داشته باشد و اکثر ستار  
 زمین آید که متصل بر یا پور است مرغوب فراخ نواب شهین  
 و بانه زن پخته و خام بسیار می پسندیدند و در حضور از رنگ خام  
 بسته نمی آمدند چیت با سینه تحفظ از خوش قماش به پیر  
 علی التواتر فرمایش می رفت و از آن سر پیچ و گلو بند و دیوار  
 و دیگ پوش و غلاف تکیه ما و مسند و چیت و غیره اقسام  
 تیار می شد و یک یک همان چیت را و ستار که بند تا صدر و پیر  
 قیمت داشت و کمتر می ساختند و از آن سر پیچ و ستار  
 امر می بستند و بعضی را را بجای خلعت انعام می شد









فوقه بدین کمال صند کجا  
بالفقاها ت و لک بر بیان  
فی الوهای یسین مثله اصل  
مستخرج

بیانی نورانی در پیشی اوقای دیده  
حسبه و انی که هر کس مشاهده  
لحمه الشمس فی الوکیان  
مستخرج

شاید امر ضروری است بخیرخواهی درینجا رسیده مردم چو کی  
در خواب دیده خود آگاه سازد الغرض برآمدند و دیدند که  
هر کاره ایستاده است همان نباشسته پرسیدند که از کجا  
آئی عرض کرد از لشکر باپونانیک مرسته فرمودند و کجا است  
هر کاره نام جاسی گرفت فرمودند آن مکان ازینجا پنجاه  
کرده فاصله دارد تو که گذاشتی گفت امر و شش پانزده  
که از آنجا برآمدم و لشکرش پس فردا اینجا می رسد و آمده  
فاصله دارد فرمودند آن مکان نیست که تو مسافت پنجاه کرده  
درین عرصه طی کنی گفت علی الصبح از آنجا برآمده  
یک ساعت آمده ام و در خبر من خلاف نیست فرمودند  
آن مکان برای سوگ شاه راه دارد تمام خارزار است

۱۶  
غیر از تبیل و تشا و مانگی کرد  
عمر از نظر خوب و بد این سرود  
تکرار بدینجای بود که سرود  
انفس همه آب زینده گاهی  
صاحبان است و اکیا که  
نیز بفرمان است و اکیا که  
نیز بفرمان است و اکیا که

نیز بفرمان است و اکیا که  
نیز بفرمان است و اکیا که  
نیز بفرمان است و اکیا که



دو لکھ نکلے  
 فیضی ام پست  
 کئی چار چنان رتہ کہ دور  
 ہوتے احوال می گردید ۶۶۶۶

خبر رسد مجوز توقف نکر و منشی سرگرم تحریر شد و خود متوجہ  
 لغافہ ماگر دیدہ ہر انجیب خاص بر آدوہ ثبت کردہ بدار  
 ہر کارہ می سپردند واد بہر کارہ رو برد وادہ ہاندم روانہ  
 می ساخت تا آنکہ قریب صبح فراغت از روانگی احکام کرد  
 منشی و داروغہ بارخصت کردہ بجل تشریف بردند و تعید  
 کردند کہ داروغہ ہر کارہ ایماہ گذرنا تک مذکور ہوتا تر لبر من  
 رساند تا آنکہ روز دوم جوق جوق لشکر از دور و نزدیک  
 فرماں ہم آمد و ابنوئے در سواد کو بلکندہ جمع کردید و بانونا  
 فرماں آن سپاہی گردانہ کثیرہ دریافتہ ارادہ فاسد  
 دور کردہ زد و از آنجا در گذشت نواب بعد عرض روانگی  
 اواز ان سواد فرمودند یک غریب ہر کارہ مارا از عقلت

ہندوئی کہ کی دولت ابد  
 سیمان قدر زہوری نیاز  
 کار کشندی کہ ہر جہ در ہم  
 پیکار و بعد صورت تقدیر راست  
 و مضمرات خاطر و خطرات

۱۵

خامبر و نظر دیدہ و شہ  
 جاکر نہا شد کہ خیرت و شہ  
 زکارہ کے فضیلت رسوز  
 لاہورست و پردہ کشائی

منشیات امور ملکوت  
 خیرین روشن از انوار تحقیق  
 نیالکشن از انوار حقیق  
 کہ نبود بر سر چہ پیکار  
 عیب و عجب بشت آئینہ  
 کلمہ باریدای غبار

سلسله جنبانی بسید کا مکتب  
 شدت دولت و انقباض  
 زینت و شرفیت بقید تعلیم  
 بی پایان متصاعده مساج  
 می روند و سالکان خاور  
 و باختر اولا احرار و فقیدان

آگاه ساخت در نه معامله خوب نبود ما را با ناامک مذکور فی الجمله  
 سور المہاجی است انیم و م قابل طلب میباشند سردار را  
 عقلت نشاید این نقل زبانی - با ما ماتیابنت لال میپیکر  
 بند و مشرب مورد و الطاف بود شنیده بقید قلم آورد  
 و نیز از ترک هر کاره تحقیق کردم و چون بعد مدتی از سالار  
 در گاه قلیخان ملاقات شد این مذکور بر سبیل ذکر کردم  
 او که وارد غم هر کاره آن زمان بود تصدیق این سخن  
 گواهی داد و به این همه تحقیقات برائے این بود که در  
 چپا دنی کو یلکند و احقر الناس رخصت خانه گرفته با و برگ  
 رفته بودم آدم بمطلب صاف نویان مسودات  
 منشی از خط نستعلیق نسخ و شکسته متعدد بودند مسودات

مجلسه بکامی  
 باز و در حال که  
 شان توان شد تعقیب یافته زور  
 پنج بکسب می شوند

کار دینا و دین عالمیان  
 می شود منتظم بدولت ادا  
 صییت فیض کند و لها شد  
 خلق را می کشد کفایت او  
 خردمند می که اگر  
 اعلاطون را پیش بر حسب  
 نظار و بر و غواض و افلاک را که

دقایق تقویم  
 با صد فرد و دین  
 بعد مندی در این  
 یک است اسطو غل افکن  
 شگفت و بیادوی النظر

بیدار فیض را از اسبهایان این  
 مثل آفتاب روشن می بیند  
 در دلبستان عقل کاملش  
 عصر مغلقات لکات و مشکلا

امور عظیمه حضور بادشاه و معاملات جنگ بر سر پوختن مسودات  
 احکام تعلق بر ائمه را هم نگه می نشینی بود قلمدان بردار خاصه  
 مهر کلان و قلمدان زیر مهر خورده و حضور مدام میداشت  
 و گاه شعره که بخاطر میگذشت بخط خاص نوشته جانجا  
 نزد سفر ائمه پایه تخت و مخصوصاً می فرستادند خصوص  
 اکثر اشعار و زمین طرحی پیش نواب شهیدار سال  
 می داشتند و ایشان هم آنچه می گفتند بحدود ابلاغ می کردند  
 این معامله دفعه بازی با پدر و پسر اکثر می ماند چنانچه  
 روز سه نواب شهیدان بیت گفتند و به پدر بزرگوار  
 فرستادند - بیت  
 مریحان خاطر جانان نه بجای ناکلی دایم بدو گرازش میخوری من از عشق تو خورم

کاینات را که با قسام تجارب  
 و تادیبات و سنون تدام  
 و حیل حل نیست تواند کرد  
 در اسب موشکافش  
 ۲۰  
 عرض می بیند و منور آفتاب  
 سخن نشوده که صورت انحال  
 در زینت جواب مساف  
 معانی نشان می افش

راستش بفرستد بفرستد  
 زینت با زینت خود و دوازده  
 احاطه با زینت خود و دوازده  
 زینت با زینت خود و دوازده





شانی المقال لطالب مستوفی  
 وافی النوال لکسالم مستوفی  
 تصحیح  
 النین بن هدی الله مستوفی  
 قضایطمرائے اولیائے  
 نشان خیال در دیوان  
 و بجایات طالات عالم غفور  
 بیرون زمان و مکان است

نزدیک نواب زبانی راے پور چند بعضی کلمات یصیا  
 امیر به نواب شہید گفته فرستادند و این مصرعہ بخط خاص  
 نوشته بدست راے پور چند دادند کہ نواب شہید  
 بگذراند و گوید ما چند سے ہمہ ایم و بعد ما این ہمہ ریاست  
 متعلق بشما است مصرع این بود۔ مصرع  
 اند کے بگذارتا سیر تحمل میکنیم نواب شہید بعد دریا  
 کلمات مواظط مصرعے بخط خود نوشته بدست راے پور  
 دادند و گفته آداب ما عرض کرد این مصرعہ بگذراند  
 و بس رع کرد تو استغنا میکنی ہم تمنافل می کنیم العرض  
 درینا پدر پسر عاشقی و معشوقی بود و نواب علی پنجاب با این ہمہ  
 خطی نواب شہید کمال عاطفت بحال ایشان میداشتند

صاحب میکنی کہ اگر دنیا  
 در دستان و قارن کسب  
 تمکین نمودی بر ثبات بنودی  
 و چراغ اگر روشن مانتش

از جانبی صند و بیت نویدی  
 می گمارد و دفع و تدارک  
 ماصدق خط و انهمه فقه  
 حکیم و عینک اندک و شریف  
 و اجالت تصاعد فاضلی  
 دراج تربیات صوری

و گفته که نواب شهید مقابل کرده دستگیر شدند نواب  
 در حالت خشم با حاضرین مجلس همیقدر فرمودند که هرگاه  
 میر احمد را چپک برآمده بخواه گفت مردم محل ضرر را دانند  
 در دامن خود خورانیدم و خلاف شرع بجهت میر احمد  
 کردم این همان نایبها راست که بامن بی جنگ شرفی داشت  
 و یکی هیچ نگفتند آمدیم بطلب در خلوت سوا سپنج نش  
 کس خاص کسی را پرده انگلی نمی شد و توبت بنوبت حاضر  
 می آمدند و جاسه بار عام زیاده از چهار گهری و کمتر از  
 دو کهری میکشید و چون وقت برخواست قریب میرسید  
 چو باران باتک می زدند که برخواست و در بار قریب است  
 هر چه عرض کردنی باشد بکنند و خست شوند **خدا کله**

ببینم که در این مجلس  
 چه نوبت را در این مجلس  
 و این نوبت را در این مجلس  
 و این نوبت را در این مجلس

و این نوبت را در این مجلس  
 و این نوبت را در این مجلس  
 و این نوبت را در این مجلس  
 و این نوبت را در این مجلس

۲۳

و این نوبت را در این مجلس  
 و این نوبت را در این مجلس  
 و این نوبت را در این مجلس  
 و این نوبت را در این مجلس

و این نوبت را در این مجلس  
 و این نوبت را در این مجلس  
 و این نوبت را در این مجلس  
 و این نوبت را در این مجلس



و نظر او را کش خندان  
 کار نیست که دل را ناز  
 استقصای سرای بیفت  
 است که بنا بر بیعتی است  
 بهمان بهجات عالم سغای  
 از کمالی که سلسله ای بر او است

شتر خانه فراموش کرده مشرف خانه گفت فرمودند چو امیر  
 جهان حالت رسید و او را خوش گشت گفت از شهر تو آب تبسم شده برخاست  
 کردند آدم به مطلب اول کاغذ خیرات که تعاقب  
 بصدارت داشت و این خدمت را احقر الناس سرانجام  
 میداد بدست خط میر سید بعد از آن کاغذ دیوان و کن و اذان  
 بعد کاغذ نجشی الممالک از آن بعد میر آتش و غیره و بعد  
 دستخط کردن کو اغذ و قاریاد شاهی متوجه بر کو اغذ دیوانه  
 خانه و خانسانانی و غیره کار خانات خود می شدند و میفرمودند  
 اول کار آقا بعد از آن کار خود چون این کس فروقعات  
 و غیره متعلقه بصدارت بکمال استیجاب مطالب و خطی  
 شتعلیق بر شیب میر ضیاء الدین حسین خان صدر نو

چا که از آن زخم  
 لم یکن  
 بصیادگاه جهان  
 بسم آورد  
 بسم آورد

مقدس و است که  
 چون بدست رسید  
 به خیمه بایه سعادت  
 آب صفای طبیعت و آتش  
 چیت کفر سوزی و آتش  
 و ولادری و خاک نبات و

و قاری کار رفت قدسیان  
 و لفظش از آتش  
 این تهنیت  
 این تهنیت  
 این تهنیت

چند

بنام خداوند  
مهربان  
که بندگان را  
در کار او  
موفق گرداند

برافراخته  
را بگفته  
ساخته  
نشان  
و سستی  
بیان می کند

می گذارند از راه عاطفت اکثر جانب پور بچند و غیره  
حاضرین مخاطب گشته می فرمودند فرو که از دفتر  
صدارت می آید قطعه میر علی است روزی خانم کو  
عرض کردند که اگر بر پروانه دفتر صدارت مهر خاص شده باشد  
مستحسن است فرمودند مرتبه صدارت عظیم الشان  
است و جد بزرگ و ارما است که از سمرقند آمدند بایخند  
عظمی سرفراز شدند و بادشاه را کمال عنایت بجال  
ایشان بود و صدارت را بقدیم بر وزارت داشت مانی خواهم که  
مهر نام ما بالاسنه نام شما باشد و پان هم بدینماست پروا  
شما بهر دو دیوانه رفته باشد و بر طبق آن سند بجز  
و مهر ما بر هر دو پروانه بالا مهر دیوانه بادشاهی مفاتیح نیست

وقف ذکر غیر اینست  
دلبهار این دلا و محبت  
لک  
تخمیر چنان با هم  
تالیفات او جو انداخته  
و سبک احاطه کرده

بنام خداوند  
مهربان  
که بندگان را  
در کار او  
موفق گرداند

چرخ اعتبار و اخلاق  
 دولت سبزه پیر و دولت  
 انصاف است و عدل  
 حکمت و سیاست  
 حسن و احسان  
 از یکدسته است  
 دولت و انصاف  
 از یکدسته است

وزیر پوه ایم و احکام شهادت در یافت اراضی خارج مجمع  
 بر جمیع زمین داران باشد و چنانچه زمین از آنها گرفته باشد  
 و کیفیت هر موضع در هر دفتر که خواهند فرود نوشته  
 طلب داشته بر فرد سوال نویسان باشند و متصدیان هر  
 دو دیوانی نیز کیفیت بدقت صدارت داده باشند چنانچه  
 تا حیات نواب عالیجناب نواب شهید چند بعد  
 ایشان همین ضابطه ماند بعد بر هم خوردن قتل روز سه  
 میر ضیاء الدین خان صدر فردیومیه بسم الله شاه  
 نظر بقرب وقت برخواست در بار و تاکید حضور و نبودن  
 احقر و در بار بخاطر خود نوشته گذرانیدند ملاحظه کرده  
 فرمودند که ام کس نوشته است عرض کردند علام

با حق بساطت فطرت  
 بیست و یک  
 احسان نیکو کار  
 گرفت از طاعت است افکار  
 عفو و بخشش  
 بیست و یک

۴۵  
 عالم خلق عالم خاصه  
 اهل کمال چنان هم باشند  
 که حق با حق  
 و عیال با عیال  
 نیز قهر با قهر  
 از سطوح و ابعاد  
 از سطوح و ابعاد  
 از سطوح و ابعاد

علم ازان حقیقه  
 برایش شایسته  
 برایش شایسته  
 برایش شایسته  
 برایش شایسته  
 برایش شایسته  
 برایش شایسته

این کار خانه در ملک الی  
 در اختلاف احوال منوط  
 بود و این دو شفقت جهان  
 به درون کارخانه افروخته  
 را بکس بیاید عالی غنی  
 بهر نمودن تارافت و هر بیانی

فرمودند پیشکار کجا است عرض کرد چون گرسنه بودیم  
 لحام خوردن از غلام اجازت خواسته بجانم رفت  
 فرمودند از خانه او نویسیانده می طلبیدند هرگاه شما  
 فردی نبویسند و بدستخط رسانند و در دستگی خود داشته  
 فراموشش کنند و از پیشگاه ما جرائی آن استفسار میام  
 و او از نادانستگی جواب ندهد سرشته دفتر کجا میماند  
 بهین قدر گفته فرود مذکور بهر دهم ما ششم سپردند که بخانه پیشکار  
 رفته این را نویسیانده بیار ما منتظریم و خود قلم بر داشته  
 در انتظار شدند و دست از کواغذ دیگر کشیدند مرد  
 ما ششم بهین که به احقر ندا کرد دستار بر سر و کمر بند  
 و کمرده حاضر آمد و تار سیدن و حضور فرد مذکور

استعلام ارجح میسر میسر  
 می شود و تا غلایق تیار  
 آفاق منون الطاف و  
 اشفاق بنایند قرار

بجایار باش  
 و سالی دست نمید  
 کف  
 به عالم فین من خیر  
 به عالم فین من خیر

که نور بهر بیار کف  
 ریاست حق او باشد که کف  
 بهر بهر و لطف می  
 بهر بهر و لطف می  
 بهر بهر و لطف می  
 بهر بهر و لطف می

این خطها را از هر دو طرف  
 به خط نستعلیق بنویسند  
 و در هر خط یک بیت  
 از شعرهای زیر را بنویسند  
 و در هر بیت یک کلمه  
 از کلمات زیر را بنویسند  
 و در هر کلمه یک حرف  
 از حروف زیر را بنویسند

که یک سطر زیاده نبود نوشته دست میرضیا را که بخین خان  
 و ادم و او بحضور گذرانید فرمودند که چون کار پیشکار شما کردیم  
 لازم آمد که کار پیشکار کند آئینده احتیاط دارند که هر کس کار خود کرده  
 باشد موافق مصالحه مشیوعی کار خود کن کار بیگانه نکن  
 ضابطه بعد از آن برخواست کردند حاضران در باب  
 که باین کس رابطه سوت داشتند نزد ما آهسته مبارکباد  
 گفتند که عسی بشما شده با هم خنداکردیم و گفتم که تربیت  
 یافتن جناب خاندان صاحب این میرضیا را الدین حسین خان  
 ام از نام کرامی نخواهد شد شما را این شیوه مبارک باشد  
 غرض اهل دربار با هم محبت ما بود مراقب می کردیم لطیفان  
 تمام از چشلی و بدگوی بود زیرا که آقا انصاف داشت

۲۹  
 سفلی برداشت  
 خود دیوانه حسن ذکایت  
 بهائی محبتش ماه رایش  
 نزدی حیرت آینه شود آب  
 اگر این صفای دین فواید  
 همانا آفت داری که  
 قوت با دنی قدرتش بود  
 ای دلستان روزگار را  
 در خانه و احوالی از راه لای  
 در راه و احوالی از راه لای  
 در راه و احوالی از راه لای



[illegible]

اینجاست که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب

بشاهینواز خان که آن وقت در دربارت شته بودند گفتیم  
 که ضابطه در بار آصفی اینست که مغزول را حکم می شود که  
 در دربار نیاید منکه حاضر باشم و تربیت یافته جناب معفورم  
 پاس قاعده سرکار کرده بخانه میروم شاهینواز خان این  
 حرف شنیده گفت با شمشیر و بهرام داس گفت خلعت  
 موقوف ساخت و گفت در دربار دیگر خواهد شد از یک  
 دست گنیش بنیدت نیمه استین بدر کشیدند و آن  
 در بار پهن بهیج کی تمام گشت روز دوم بدر بار حاضر تمام  
 شاهینواز خان چو بدر فرستاده مار اطلبیده اشته و رام  
 داس را گفته خلعت استقلال باین ناکاره بخشیدند  
 و در و کالت خود مورد انتفات داشته پیشکاری بخشی

از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب

۳۱  
 این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب

فصل فی بیان اخلاص غور و کرم  
و ایامی که آنجا وارد شدی  
بجای آنکه اصحاب این را در  
آنجا به منتهی ناز و جلال  
بخش و حال روشن و بینایی  
بخش و در آنجا حال را  
عنوان علم و فضل بدان

الها اک هم ضمیمه پیشکاری صدارت فرموده تفصیلا  
نواب مغفرت مآب اکثر مبذول حال انیکس بود و بسا اوقات  
بعذر و رشقه هاست دستخط خاص سر فرازی گشتم و نواب  
شهید نیز همان مراعات میکرد و بعد و انگلیسی  
دایم صدر حضور قبله داری بکانه نیابت صدارت کل متقل  
باین کس تفویض شد و بعد از آن ببرد و هر چه میخیزد صدر را  
خدمت کردم و تجویز صدر بر اسکی او احترام بود و رتبات  
یتام احترام العباد صادر می شد و تجویز اسناد آن کس بر جای  
صاحبزاده یعنی میرزا محمد خان صلابت جنگ و نظام علی  
سید جنگ و میر شریف خان بابت جنگ و میرخل علی خان  
ناصر جنگ از دفت صدارت منضم بر اسکی احترام بود

بر سر در د بازار اختیار هم  
صفت در وقت از با  
نیاس عموماً و اذعنه در شش

FR

[illegible][illegible]

مجلس شورای اسلامی



[illegible]

و نهایی سبط ای کام  
بالماء و سستی از ان  
توصیف کمال ذات او توان  
شخص شرف صفا او توان  
واجب الی عالمی که ذات  
عالی در عالمی است که ذات  
بجلیات خستایست

وصفاست و شمع است و شمع است  
سایه ای که در درون جبین  
است و در درون جبین  
و در درون جبین

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

از ترقای جاه و خشت  
 در غفلت کبریا کافه بیا  
 در غفلت کبریا کافه بیا  
 در غفلت کبریا کافه بیا

اگر طالع علم نمی بود کاف که این چه پیشه نیست همیشه ما اثر کرد و لفظ  
 غلط از زبانش تراوید آمد هم به خطاب جسیج  
 رساله داران تو بیت نبوت عوض خود میکردند چندی هم قاف  
 بابت تر معامله میسری مشرف خزانه در قلل دان خاصه  
 نگاه می داشتند و مالیت سا هو کاران بذات خود میکرد  
 و سپر شده سوال جواب اینها چو دهری و شسته هر جا بود  
 و بقدر و و کان و اعتبار سا هو کار اجراء کار از هر  
 که ام می شد روزی گوناخی بخشی مشرف خزانه بعض رسای  
 که هم شکر از اورنگ آباد جانب سیر رنگین است  
 و خزانه نقدی در رکاب کثیر بصرافان و سا هو کاران  
 حکم شود که عوض سکه کار برسانند تا از اینجا کاد

چارم است و میدان آن  
 چرا ایچکاه شاه و ماه و پناه پنجم  
 حصار و احداث بر دانی  
 و سوارکب و توفیق است بجانی  
 و سوارکب و سکون تمام کتاب

۳۵  
 نظیر انشای کوس حشمت  
 بلایه هم آوازه در این است  
 فرستد فرساده لشکر جاو  
 ام یلین و در سارک مستعد  
 و اعدا و دولت و دین

کما یستوی سیه برین  
 کما یستوی سیه برین  
 کما یستوی سیه برین  
 کما یستوی سیه برین

بای اندازم تمیز هم که در این خط  
 و کفایت قبول و منفیج اصناف  
 بایان می کند جزو شایسته  
 و عالمیان را با بر سر پا دار  
 حمایت بنای فایده  
 خود ایشان خدمت

که ای بهیم رسانده بار کنم و از بدون انبوه گادان خزانه لشکر  
 و جسمی تمام بهیم میرساند و هم دور رانی هراسند  
 فرمودند شما کفایت خود و ما کفایت خویش می خواهیم  
 غرض شما اینست که هرگاه خوانده وافر در دست شما آید  
 شما با شما یان خود از قرض و وام منت گذارند و نفی  
 برگیرند و هنگام تمخواه از آنها وضع نمایند و مایه خو ایتهم  
 تخفیف کرایه گادان باشد و نیز بر آن رو پیمانه نفی اندوز  
 و زندگی کنند و وقت بی وقت سپاهی که با حیا ج و مانده  
 باشد و در راه خدا تا و بذات او وفا نکند کار و دای او  
 منوره بهر روز و گیرند و اینها ز بهر هم نو که پیش می آیند  
 دیگران نمی دهند که وصول آن مشکل بود و آبادی سایر کار

راقم و ناظم بنده عنودی  
 عبدالغفور  
 مستطاع

۳۶

وزیر و سوسی خان  
 شعله صفه  
 کیفیت حال  
 و کذا

بایان می کند جزو شایسته  
 و عالمیان را با بر سر پا دار  
 حمایت بنای فایده  
 خود ایشان خدمت

سبب نبود بی بدی  
 سده داری سالی  
 من اخطا در زینت  
 عطف نوا سبب  
 سبب اللمه شراهه و جعل  
 سبب اللمه شراهه و جعل  
 سبب اللمه شراهه و جعل

عین آبادی است خزانه رکاب که بالفعل بنجاه لک است  
 او نه واسطه می آید و خزانه تحویل ساهو کاران نامعلوم گمان  
 کرد و دارند و هر ساهو کار را لک پتی خیال می کنند این  
 برائے آبادی شکر کافی است و اینهمه صرافه گو یا کیسه است  
 هرگاه میخواهم روپیه خالص بیدر و سهر سهر که ده میدهند دور  
 روپیه مانع نقدی رکاب استمال غش و تفاوت و در کار  
 بسیار است ضرورتا چند لک همراه میدارم و زیر مخارج  
 گرایه آن پیشوم چه کنم که ساهو کاران زیاده زر قبول میکنند  
 و الا این زر موجود هم سپرد ایشان می کردم که نوکر  
 بیدر ماهه اند و از اساسه و اسباب و اطلاق زنجیره ضایعی  
 با خود دارند و از آدم خبر روپیه الهه عزت اینها دیگر است

نموده و در مساکر جدال و  
 خیال بخیال شمشیر و زور و دات  
 محاربه به پای و زور و دات  
 سبب سوار سبب سوار  
 خدمت از شانی اولیست

علاوت به خورشید افسون باد  
 و سهروری در فضا ساری  
 غم ساخته دیدن بهیب از تو  
 استحقاق در مضار و اعیان  
 سگالی و اسب جابجیت بیفتد  
 سبب سوار سبب سوار  
 خدمت از شانی اولیست

سبب سوار سبب سوار  
 خدمت از شانی اولیست  
 سبب سوار سبب سوار  
 خدمت از شانی اولیست  
 سبب سوار سبب سوار  
 خدمت از شانی اولیست



کتاب سمارت الامم  
 در مواد علم  
 و علمت نصف بود  
 مصمم کرد و این  
 حاشیه هفتم

و قتی که ما به برهانپور وارد شدیم بخیرجی روداد و هم  
 دلاور خان پیش پا افتاد و بانور خان گفتیم که هست که مار  
 لک روپیه سرانجام کرده بدینا و ظاهر کرده بر صرافه برهانپور  
 پی انداخته و در یک شب پنجاه لک سرانجام می کنیم  
 گفتم زنیها را این نیت نداردند ما را ریاست این دیار و در  
 خیال است ضعیفان را آذرون چه مناسب یک لک چه  
 از یک کس میخواهم که بعنوان قرض بدید باین شرط که اگر  
 قح ماست ما زرا و مع سود قرار داد و دام دام با مراعات  
 دیگر بدیم و الا نه ما را معاف کند و در حشر صواغده نماید  
 پیر چرخل سا هو کار حاضر بود گفت لک روپیه تصدق بر خیرت  
 است غلام همین وقت حاضر میسازد و خود از دست نمیکند

و امرای و الالبان و  
 بیدارستان بنی محمودی  
 اقسام فنون و اذکار مشابه  
 از تالیف دوست  
 حاشیه هفتم (۳)

۲۸  
 آصف الدار الملک سید  
 نظام الملک آصفیاه نام اصلی  
 حشید و حین حیات  
 آصفیاه سبلا خانی در اسم  
 ملاکت بکسب او خالکت بدیه  
 جعفری داری سید زباده اشقا  
 کسرت و بی از قوت بدین  
 با صفت کسب سید اسکندر  
 شرافت او فی عارف بود  
 شجاعت او با شجاعت  
 شجاعت او با شجاعت

حاشیه هفتم  
 حاشیه هفتم  
 حاشیه هفتم  
 حاشیه هفتم

در اثنا سواره ملقب شکیب  
دست افغانه گشته شادان  
که در او نیست دیگر بودار  
سحان سال بودم بستم جوار  
نشست و از حضور احتشاه  
بادشاه باغیان و منصب

خطاب آصف الدوله ملقب شکیب  
بپایه امتیاز یافت و ثانیاً لفظ  
امیرالملک افزوده شد

نوشته مهر کرده و حواله نمودم او عرض کرد این زر تصدق  
بر حضرت است احتیاج تسکین ندارد گفتم زر تصدق بسیار  
منی و هم قرض نخواهم تسکین بهارند اگر طفر باز گشتم او میگویم  
والا نه برائے خدمت نماینده پیچیدگی همان زمان زر  
حاضر کرده در شب نیم ماه تقسیم کرده صباح آن با حریف مقابل  
شدم و بات هزار کس مملوک بود و از ده هزار لشکر فیروز  
یافتم و غنائم فراوان بکس حسن نیت بدست آمد  
ز بهر چرخان مانده تسکین گفتم و دست الامین خدمت و در  
نقش داشتیم روزی نامبر و یا معاوض معروض شد  
دیدم که جامه صافی از بافته بهر و پنج و بر بردار و بردار من او  
دست کرده هاشم آن در یافته پس دیدم که بچند خدیوه اند

۳۹

حاشیه مشرقه صفحہ (۳۹)  
فقد الله و له عوفی خان بهادر  
فستوره جنگ خواجه کمال نام  
بنه پیشتر فیر بهار الدین باجو  
است پدرش میر عقیق نام  
سادات سید سادات و سادات

که از صفحہ کائنات بنده است  
مردم بخاور نمود او بیانات  
در قلم خاور و انداز علم  
در علی می آید و در علم  
باز از سنان و لغویات  
سعی بیج می نمود و صفحا

با بکار از دوزخ محمول نیستند  
 و تا سال تمام اگر مال پیشتر  
 فروخته نباشند با فروخته شدن  
 تمام مالک فروخته شده با پیشتر  
 عرض کرد بشت رویه نسبت بخردی سرکار کفایت دیدم  
 گفتم براسه ما همین نرخ پنجاه هزار رویه را خریدی هر دو  
 کنایه بطلبند دیدم رنگ بشهره او فی الحقیقه تغییر است و گفتم  
 که ظاهر او قیمت تخلف کرده و از نقصان خایف است  
 به منشی فرمودم که دو لک رویه سپرد بخیر مل کنند از نجیب  
 پنجاه هزار رویه را خریدی یا بکنند و لک رویه را بخری مل خمار  
 مال دیگر طلبیده فروخته بگیرد و بجا کم آنجا تا کید بنگارند که  
 خریدی ماست بکفایت خریدی بفروستند و تنگ را مع موا  
 محمول با ما بادره معقول او را بدینند دیدم که رنگش  
 بحال آمد آداب بجا آورد و همچنان مکالمه فرمودند رئیس ما  
 لازم است که بر نفسان تکلیف شایسته پسند و دوا نخبه

که هرگاه سوداگری بکسب حاصل داده کلان مال کرد  
 منظرش بدین باشد تا خداوند تعالی بدارد  
 بکار و انداد و فلاح هر کدام  
 خود را انداخته است

هم  
 چنانکه محمول داده  
 به باور عشایر ساقط  
 اندیشیده بجا محمول  
 کفران جابجاء فرمودند  
 و نیز سوداگر عاجز شده و بشت  
 از مال آردی بیکینند  
 مال ضایع و بیبشت است

و بکار از دوزخ محمول نیستند  
 و تا سال تمام اگر مال پیشتر  
 فروخته نباشند با فروخته شدن  
 تمام مالک فروخته شده با پیشتر

ایمان بکلیک و کت سید  
و باراده نوکری بکلیک است  
نواب مستحق کرد و چون آنجا  
لباقت و خوش نظری از آنجا  
حاشی و افخ بود و با و استفسار  
نمود که خبر است از نشت خانه  
نمود و دید مر و سخن و جواب

از نظر کم تریش چه بوده  
یعنی این امر که  
را و که کم تریش  
از نظر کم تریش چه بوده  
۳۱

جوان نکته پنج عرض نمود  
که یعنی از فضل کم از چهار  
بیش نواب عالیجناب  
از جواب پسندیده آن  
جوان خوش تفریح  
سرد شده بختار محفل  
فرمودند که این نکته غامض  
امر و زبانکات این جوان  
شایسته گفتار و دید میرست  
ارای آن نکته بجان و زین  
امم و مطلب بفرستد و قضا  
نقدی می یافتد و قضا

و در محل خزانه زر سرخ و جوانم بقدر مناسب داشته  
باقی تحویل البکار خانه میشد و تحفیل و بیات و پرگنه میرسد  
و زندگانه در سرکار می آمد و آنجا جمیع می شد و در  
جمیع بلا و خزانه سرکار و کار خانه سرکار طلعه  
می مایه تعلقت را آن هر جا جمیع چند ماه بهاء سال  
بسال بدست حضور میرسانیدند ضما لبطه در سواری با  
اسپها طعام و قهوه بخت می شد و در باور چینه چند  
مراد غله خام بر است بعضی سوزان مغز معمول بود  
و مودی حساب آن بدیوان رجوع داشت ضما لبطه  
جوانان چوکی را آب و طعام و در وقت از سرکار می رسید  
نقل و قیته مر و سیاهی پیشه کسب آب و خور از دار

از سر کار در صدد رسید  
 به آنکه و از آنکه در سر کار  
 مقرب بود و در سر کار  
 و قایل نگار دیگره تعلقات  
 حضور و تحصیل و این  
 همه بود و خالصه شمس و عقال  
 باید بهای پزگه چه رسد

ماه بهایی به تناسیب و تصرف مقصدی باینها میرسد و کیان جای  
 میرسانید احتیاج خود نگار با طلب منصب دار نمیشد و محاسبه  
 و کلا پیغام میکردند که اگر چیزی برای خرج مطلوب باشد  
 از ساهوکاری آورد و در سامان و گماشته تان ساهوکاران  
 جای خاریط زر گرفته می گشتند که اگر صدی دو صدی مطلوب  
 باشد حاضر است ما را با قسط در دیار پادشاه و طغیان صاحبان ما را  
 هم نفع از چهار آنه دو آنه شود و سود زر آن وقت بر تسک  
 خشک با اعتماد نوکری سرکار فی ششش آنه یا هشت آنه  
 بود و بهشت زر را در گلو سپاهی می چسپانیدند و کسی نمیگرفت  
 چاکیر از سر کار کمتر اشخاص را می شد و بدون ضابطه منصب  
 و سپاه منشی و تنخواه دیوانی باوشاهی یکو جب زیرین میسر

فی نفس بودند قلیا شد و کی  
 مقصدی بر آنست نگار داشت  
 خزانه اطراف و گذاشت  
 ناموس در وقت محجب  
 و مخالفت مواشی پیش  
 ۲۲  
 است محاذات  
 رئیس در آن  
 ساز گو یا از جمع است  
 دست برداشته  
 آمدیم به  
 خصلت کسب از آن

از سر کار در صدد رسید  
 به آنکه و از آنکه در سر کار  
 مقرب بود و در سر کار  
 و قایل نگار دیگره تعلقات  
 حضور و تحصیل و این  
 همه بود و خالصه شمس و عقال  
 باید بهای پزگه چه رسد

اینست محصلی با خود پیدا شد  
 که در نزد کاتبان و نویسندگان  
 بسیار جالب و عجیب است  
 و به یورو داران تاکید بود  
 اندازی در راسته و بازار  
 نمکند می فرمودند شغل تنگ  
 بدترین اشغال محسوب می شد  
 فساد و زور از بازار شایع بود  
 با کسب سواره و غیره  
 بازی می نمودند و حاکم داند

احساناً و زوی شود سرانجام بهر ساند والا نه نشان کنند  
 ضابطه پوره دار پوره شب گشت بذات خود کرده باشد  
 و خبر خانه بخانه و رچو تره کوثرانی خاکروبان شهر بر شام رسد  
 و نقل آن اخبار نویس گرفته انتخاب زده با اخبار اطراف  
 که زبانی هر کار را و از دهر جا از هر کاره مانع ناکه شده  
 دریافت بطور لغافه بهر خود و در حضور فرستد و بر و از نا  
 شهر بچک را از سوار و پیاده فراغت نباشد و صبا جمعیت  
 پیشتر عرضی کرده باستصواب و کیل خوب آید و برای استقبال  
 و موافق مرتبه شخصی از حضور تجویز می شد تا پیشوا فته  
 بهلا رست میرساند ضابطه بر چوکیات فرا حسم از کس  
 نبه و اگر منصب داری یا صاحب شخصیت چیره از

هر چند خدمتکاران با اینها  
 گفتند از راه کناره نشاند  
 برای رسته و باره کاه  
 دستار و جامه خود و بر باد  
 می دهند و بناموس غیر  
 و آمد می کنند خود را در  
 گرما بلند بیایاک میسازند  
 اگر چه غلب آمدند  
 با خوشی گفت است و اگر  
 تنگوب شدند نداشت  
 به قدر می شود و نقصان یاب  
 و شتاب همایه بود



در وقت غدا از آنجا که جعفر علیخان  
 جواب بیاورد در وقت حشر  
 در وقت حشر جواب بیاورد  
 در وقت حشر جواب بیاورد

و قمر لباش خان در اهل ایران کمال تشخیص داشت  
 و رتبه که با مردم ضابطه عامل معزول بدون ادالی مجامع  
 ملازمت نمی کرد عقب بکری فرو می آمد و با متصدیان  
 دیوانی رجوع شده محاسب به واده فارغ خطی به دیوان  
 کرده با استصواب او ملازمت کرده بکار دیگر می فرایید  
 می شد و زیاده از سه سال تعلقه بر او سلم نمی ماند  
 و قتی جعفر علیخان عامل کم معزول شده عقب بکری  
 می فرود آمد و پوینچه را با ادنی الحکله درت بود و مطالبه  
 قریب و در لک روپیه را بر او ثابت کرده و مطالبه بیکم  
 او خشیج وار و در قریب و در لک روپیه نوشت  
 چون درین باب دستخط حضور بود و متصدیان بدو رسید

حالت معزولان  
 در وقت حشر  
 در وقت حشر  
 در وقت حشر

۴۵

مرد آدمی مرد آدمی را  
 معزول شدند  
 معزول شدند  
 معزول شدند

که از متصدیان خبر و ابی  
 که از متصدیان خبر و ابی  
 که از متصدیان خبر و ابی  
 که از متصدیان خبر و ابی



بمانند که هم بنیان رب  
 ام سفاط الجلا جلا شری منظر  
 بنافعی بیده می گفتند دین  
 تامل نیاید و اگر کسی  
 در دینده پادشاهی  
 به سادگی نه چشم دماغی

و قوالان سنانے خود با خود دارند و بر پا کلی و فیصل  
 این مردم را اصلا پروا نگلی سواری نبود ضابطه دار و  
 فیلمانه فیصل بخبر پروا نگلی حضور و رشادی هم نمی داد چه جا  
 وقت دیگر و فیصل مست را دور از آبادی می بستند  
 ضابطه رخ غلات هر هفته ز خوش قرار داد و چو و هر جا  
 را تا کید کرده بخفور می گذارید و هر کاره اخبار و اسقف  
 می رسانید اگر تفاوت در ورن یا فروخت ملاحظه میشد  
 یکروزه و ز خوشیس تا کید سیرفت یا چو و هر ری را خبر میداد  
 می کردند و تاراجی دوکان او بهی می آمد ضابطه  
 در ریاست سی ساله نواب عالیجناب احمد را حکم  
 قتل نه نمود اگر در سالی دو سالی مجرمی واجب القتل

روز سفاط فیصل بشت یاد و ادم  
 سواد نون بدو در خان و عمار  
 در لشکر زلم نمود و نواب  
 سائبان چشمه گفته اشاده  
 ۴۸  
 جانب آسمان چاه بیکر و  
 شکست فراوانی و در  
 زبان و اشتغال حاضران  
 گفتند که در دهانه چو کی  
 است و این مردم

در غلبه وقت تمام می شد  
 در دینده پادشاهی  
 در دینده پادشاهی  
 در دینده پادشاهی

بجای خالی در چپ بگنجد  
 در دماغی کفند و قطع می کنند  
 و در دماغی کفند و قطع می کنند  
 و در دماغی کفند و قطع می کنند

از زبان سیرت این را  
 می خوانند که بخت این را  
 می خوانند که بخت این را  
 می خوانند که بخت این را

هر کاره آمده ظاهر کرد که نزدیکه لشکر چند و بیه افتاده اند  
 چپ را آتش زده اند این دو دوازده جاست فرمودند  
 اهل چپ را آتش زده اند این دو دوازده جاست فرمودند  
 اگر خیمه اند فرمودند میر منزل کجاست چون زیر شامیان  
 دیوڑهی حاضر بود و بر آید فرمود چو اقلید نیکند که چپ را  
 خالی بگنجد آتش زده اند و اول فرود آوردن لشکر  
 درین جا چپه ضرر بود که بابل و بیه تصدیع رسید  
 بخوف ما آواره شدند او عرض کرد آب جائے دگر  
 بنو لهذا لشکر اینجا فرود آمد و برائے نگاهبانی چپ را  
 سواران و باندان ان تعیین اند اما مردم لشکر سراسر  
 خیره اند ضرب قهقی و تازیانه بخاطر نمی آرند و بطبع ماکیان

دوست مردم را  
 شکر و پیاز تصور کرده است  
 که یک سال زودتر دیدار  
 بمان لحظه او را که بگنجد  
 بیرون سر آید که بگنجد  
 سقایان حکم کردند که بر چپ را

در طرفه العین آتش  
 در طرفه العین آتش  
 در طرفه العین آتش  
 در طرفه العین آتش



مستوفی در ادب و تاریخ

پہلے پان نو اب



١٠٠

۱۰۰

و ادشما پرده داری این سر ننماید و بکنی مگویند بعد مدت  
این سخن از اظهار رام سنگه بگوش احقر العباد رسید  
همیشه یک خردار ریگ و در خوابگاه میرفت بعضی نزدیکان  
منی گفتند نواب آن ریگ را فرشتش کرده شبانه نماز بر آن  
میخوانند و الله اعلم روزی سوارى مبارک  
بر ناله تنگی گذر کرد و آنجا بپیر شد که گذر داشت خود چپاش  
دید و فیصل استاده نموده تماشا شد و عجب مردم از ناله  
منی کردند اتفاقاً گاوپیر زالی در میان ناله افتاد و با نواب  
چار چشم شده اشاره کرد و مردم سوارى دست بدست  
آن گاو را برداشتند پیر زال افتاد و شناسم گویان  
روان شد و خود بپیشم کنان با خواص خطاب کرد و این بیت

منضای خود را  
نگرفت و عرضی بکنج  
مرا نمی نمود اول حال  
تخلص بود بعد از آن  
شمار دادند چون برپا

11

وکن نامور شده داشته عا  
شد و ممرزا که و مذ ممرزا  
در جواب این بیت نوشته اند  
دینا که نوشته اند

ابن بکر بن محمد بن یوسف بن علی بن ابی طالب

دوم اسلام پسیم و آخرت  
ایب خباب

ضابطہ ضابطہ

نواب علی محمد خان

و کثیر بیان و مولود و بیست و نه روز را که در آن پیمانان کالی  
 و از شش تا نهم کثیر بود و بیست و نه روز را که در آن پیمانان کالی  
 و از شش تا نهم کثیر بود و بیست و نه روز را که در آن پیمانان کالی

نمی نوشتند عمده ترین آن دو مخالف صاحب و رای صاحب بود  
 باقی با بقظ میر و مرزا و لاله و مل زبان زد عالم بودند الحال  
 بجز نواب صاحب و درجه صاحب از هیچ خانه یافته  
 نمیشود و رفایق که او تا نوکر لاله و مل آن وقت میداشت  
 نواب و درجه مله آیند و رئیس نیست فاکتور و با اولی  
 لاکچر آت آسمان همان زمین همان معلوم نیست کت  
 کجا رفت آرد هم بطلب تا کید بود مردم هندو رسم ایام  
 نشاط خود شل هولی و دیوالی و اهل اسلام رسم عید و محرم  
 زیاده از سه روز نگذشت و محضی اگر در خانه طول دهند  
 نمی شدند خرابات خانه و مال را و بهار حکم بود  
 بیرون شهر باشند و اگر کارهای است میزبان گوانه دروازه

این که در ده ایستوران اولیا اند  
 ضابطه در کتب خانه تالیف  
 بود که مسلمان اطفال  
 از اول رانند و در

کتب هندو و مسلمان  
 طعن بخاندن ضابطه  
 ضابطه و کتب  
 ضابطه و کتب  
 اگر بهین باشد ضابطه

از ارباب و قریب  
 و کثیری نبود و قوم با نیت  
 و کثیری نبود و قوم با نیت  
 و کثیری نبود و قوم با نیت

رشتگی که دارد و بند و شتاب  
 خند از نوایسای عجب  
 سر و بلبلیافتن چیل بر رخسار  
 محو خدای خان که نور نشاند  
 یک ابو الفضل بهم رسیدیم

در مقامی که اوقات مردم خانه کمتر می گیرند و آنانکه کرایه میدادند  
 و اصل تعلقه بیست الال شده بسا کین و غریبا بطور یوغره  
 و غیره می رسید ضابطه یک کس را دو تعلقه نمی داوند  
 و میفرمودند که روس زمین حصه هر کدام است و آسیا بیست  
 میگردد و از تقسیم تعلقه مردم بسیار روزی می یابند و توسیع رزق  
 میشود. ضابطه بر تعلقات عمده نامقدور اقرار اما موثر گردند  
 و میفرمودند اول خویش بعد و درویش و هنگام رخصت تعلقه  
 بهین دو کلمه می گفتند کاری کنی که شرمندۀ خدا و خلق نباشی  
 ضابطه در خواصی بچهار کس دیگر رانمی پسندیدند یکی  
 دیوان خانۀ دوم نقشی سوم داروغه چهارم عرن بگی و اینها  
 هر چهار رتق جامع بحال انتخاب کرده میداشتند مادر شاه

بعد از این که در وقت کاره  
 نایب جهت نقشه و کیفیت  
 هم و بهر هم پیش کردند ضابطه  
 که لشکر زیاده از چهارین کرد  
 نمیشد و بعد یک  
 و کار بطلدی و دو تنی یک رشت  
 بلی می آمد و بهر اینها  
 بعضی از او که نقصان رطایا  
 نایب بلنج بود که نقصان رطایا  
 از آنکه گاه نشود و زیاده از معمول  
 معزای است مانند و نذر سوار می دهم  
 که اعمال قرار یافت است

و دستش در پناه بادشاهی  
 و در پناه آن افشار  
 و دستش در پناه بادشاهی  
 و در پناه آن افشار

ضحایطه سوارسی بکمال استیلا می باشد و شور و غل  
 بجز آواز نقیب و سم ستوران هیچ بگوشش نمی رسد و گوی  
 که از سواران بر لباس نواب می افتاد و وقت فرود آمدن جیب  
 کرده در جاک محفوف می گذاشتند و میفرمودند که این گردو  
 است و ما به نا خواسته ایم تا حق تعالی نقیب ما کرد و برکت  
 این گردو تعلیم که اکثر از اولیا اند دولت ما قایم و دائم است  
 فقره صاحب باطن بعضی آشکارا و بعضی مخفی و در شکر  
 قیام می داشتند و نواب را با هر کدام راسته خاص بود  
 و انحلال مشکلات از ایشان می کردند - ضحایطه -  
 بر دیب چاه یا ناگید سوارند هر زمین همیشه بود و سال سال  
 از دیب هات با تشنجه می چسبیدی و داخل باقی میسختی و وقتیکه

و دستش در پناه بادشاهی  
 و در پناه آن افشار  
 و دستش در پناه بادشاهی  
 و در پناه آن افشار

و دستش در پناه بادشاهی  
 و در پناه آن افشار  
 و دستش در پناه بادشاهی  
 و در پناه آن افشار

خواجه می فرمودند ملک و دولت با عانت و دشواری پدید می آید  
 بیک لشکر و قاع و قوم لشکر و عالت و عا بهرینه منظر است چو گاه  
 این لشکر را بهریت نمی باشد - قضا بطه در قضا است  
 عجزه مثل اورنگ آلود و پیران پور اجبار نویس و واقعه نگار  
 و سواران نگار و خفیه نویس و نایب دار و عهده کاره مستور و پورند  
 و چهاروی لشکر نوبت نبوت در جا است مختلف می شود  
 و ستم گوی از بهشت ماه زیاده نمی شود و بر بهر ستم چهاروی تو  
 یک لحظه در مراجعت روانی و امشتم و قضا محاصره گشته  
 نامی که بحام نگرشهرت دارد و قریب شش ماه کشید و موسم  
 چهارمی رسیدیم کوچ از اینجا فرمودند خیر خواهان دولت  
 عرض داشتند که این قدر مدت باین چشمه محاصره یک

چو در این وقت و چو در این وقت  
 چو در این وقت و چو در این وقت  
 چو در این وقت و چو در این وقت  
 چو در این وقت و چو در این وقت

چو در این وقت و چو در این وقت  
 چو در این وقت و چو در این وقت  
 چو در این وقت و چو در این وقت  
 چو در این وقت و چو در این وقت

چو در این وقت و چو در این وقت  
 چو در این وقت و چو در این وقت  
 چو در این وقت و چو در این وقت  
 چو در این وقت و چو در این وقت

چو در این وقت و چو در این وقت  
 چو در این وقت و چو در این وقت  
 چو در این وقت و چو در این وقت  
 چو در این وقت و چو در این وقت





ضابطه فرشتان و حضور اعراف و عید  
 عید بجا آمد و دولت شریف  
 ضابطه فرشتان و حضور اعراف و عید  
 عید بجا آمد و دولت شریف  
 ضابطه فرشتان و حضور اعراف و عید  
 عید بجا آمد و دولت شریف

ضابطه آداب سلطانی هیچ وقت فوت نمی کردند چون  
 صادر می شد در فرمان باڑی رفت بآداب تمام فرمان گرفتند  
 و دیوان باوشاهی آزمای گذرانید فرمان از دست دیوان گرفتند  
 آداب بجا آورده بر سر داشته بدولت خانه مراجعت می کردند و  
 تمام خلق ششم فرمان را بر سر نواب ملاحظه می کردند و اخبار نویس و  
 هر کاره بادشاهی کیفیت را بحضور بادشاهی نوشتند و بر  
 خطبه عیدین در عیدگاه بجا کم هرگز نه وقاضی آنجا تکیه میدید بود  
 و خود بکلوس سوار شده دو گانه میخواندند و می فرمودند و رفت  
 درین است و نذر عید از حضور با شخاص مخصوص گرفت باقی بار  
 می فرمودند و بجزو دهری پان بدیند و نذر معاف است و بنا عید  
 زیاده از سه روز نمی کشید و مبارک سلامت اهل دربار همین قدر

بایست که هر کس که موافق باشد با این  
 بایست که هر کس که موافق باشد با این  
 بایست که هر کس که موافق باشد با این

بهر کسی که عنایت می شد تاکید بود که هر کس هر چه بدید بگیرد از خود  
 طلب نکند و بطلب اشخاص موافق مراتب آدمی رفت  
 بعضی را از خدمتکار و برخی را از بزرگان و بعضی را از اهل بیت و اکثر بزرگان  
 بایست طلب مامور بودند و بعضی را بطلب بردند و مامور بودند  
 شاد و بخت می کردند و واحدی کاغذ بخانه نمی برد و کچری در  
 خانه نمی کرد و اهل طلب را سرکار دربار بود و لباس  
 ضابطه خیمه های دفاتر پادشاهی که عبارت از دیوان کتبی  
 و بخشی کتبی و میرانش است سرخ از کهار و استاد می شدند  
 و لال کچری نام داشت و اوایل کاغذ این دفتر هم سرخ بود  
 و اسم نویسی منصبدار بر کاغذ سرخ و افشانی می نوشتند  
 و این همه کچریها متصل با کارخانجات خود فرد می آمدند و خواه

راغبی می سازند و از آن که بخت  
 این قوم گدایی است مهم  
 گدایان پادشاه گدایان گدایان گدایان

۵۸  
 و غایت نام یک خانها  
 سکار مارا رفتن و او را  
 سکار مارا رفتن و او را

این کتبی که بخت می از  
 این کتبی که بخت می از  
 این کتبی که بخت می از

از کتبی که بخت می از



که در کمال است و فی مقدمه  
 پیشتر گذارو تا که انتخاب مایه  
 نوابین را استاده کرد  
 سپاهیان و من کردند حضرت  
 دایم خیمه می شوند عرض ملک  
 می رسید بهین باز زیاده داد  
 ۶۰  
 بفضله خانه عماره است نواب  
 فموضعی اصول شما بجا است  
 فموضعی گرفته و عمو  
 عرض کردند از سرگروه  
 کرد که شماست که کرد  
 خواهم است و اگر کرد  
 این ملاحظه است و بفرموده  
 دستور باشد که نوشت میگوید  
 درست است و است نواب  
 که در اختیار ایشانند نقیب از شما  
 سپاهیان و در زمان سرگروه  
 و آن است نواب

سپاهی است که من خود را بر سر دارم بواسطه بخشی و مقصد  
 گیر و امروز بخشی اعقب مانده است مایل نواب استاده -  
 گردن نخواه میگیریم بهین اراده سپاهان ختم پیش نواب آمده  
 سلام کرده عرض نمودند که نواب نامدار سلامت شادی صید پیش  
 داریم از خانه خطرسیده مدت شادی قریب است ما را نخواه  
 داده رخصت فرمایند تا بروقت بوطن رسیده باز حاضر نیکی  
 شویم نواب فرمودند بخشی خود بگویند گفتند نوکری نواب که دهیم  
 از بخشی چه کار فرمودند به مقصد بیان گفت حساب خود نمایند  
 گفتند حساب تمام سپاه و در حاشیه و بهین حضرت است که بشود  
 در سر کار نمی دارند نخواه و و ما هم در سر کار است و نواب  
 گفت که و ما هم شما چه قدر است عرض کردند پرسیدن چه جاست

فرمودند که من خود را بر سر دارم بواسطه بخشی و مقصد  
 گیر و امروز بخشی اعقب مانده است مایل نواب استاده -  
 گردن نخواه میگیریم بهین اراده سپاهان ختم پیش نواب آمده  
 سلام کرده عرض نمودند که نواب نامدار سلامت شادی صید پیش  
 داریم از خانه خطرسیده مدت شادی قریب است ما را نخواه

نقدی خواست باز ایشان را  
چنان بگوید که آدم صاحب  
حیات نایاب است و من از  
پناه خود آفتابی ترسم  
پناه مخالف نمی آیم  
وقت مصاحبه بنواب گفتند  
من کرد که این همه افواج مشیم  
کرد و پیشکش کردیم و عذرمان

باز که می آیند سپاهیان گفتند هرگاه قسمت خواهد آورد  
نواب فرمود ناخوش فرمود خانه شماست گفتند حضرت  
سرداران ذیل روان گشت چون بخیمه گاه رسیدند ابو الجیرخان  
آمد سلام رخصت بجا آورده فرمودند شنیده باشیم که مردم  
رساله شما امروز از ما چه سلوک کردند ابو الجیرخان گفت مصرعه  
نازبران کن که خریدار تو باشد بنواب فرمود نازبان پیغمبری -  
ابو الجیرخان گفت الحال که ایشان تنخواه خود گرفته رفته اند غلام  
حکم شود که آنها را بسزاسد تا آینه کسره قصه این شنوخی  
گفتند فرمودند مصرعه و عفو دلتی است که در استقام نیست و ما ز راده  
از آن ما معذرت خواستیم گفتند ای که خانه شماست هرگاه

ابو الجیرخان بهادر امام جنگ از شیخ زاده اسے فارقی است - نبش شیخ نور الدین شکر گنج سید

رار و سپه اند و در من و من  
وقت جنگ کجای کجای آیند بگو  
دو وقت غالب و مغلوب دیده -  
است غارت بنخلوب کنی آیند  
دو وقت فرود شک آب مصفا  
پس اینها را با یکدیگر دان و بود ختم  
این بیعت مالک این دولت خواهد بود اگر  
سر کار مقرر شود فرج قاهر  
کتابت می یابد و کار است  
بلک نور می رسد - نواب فرمود  
که این معنی نصب العین است  
اندر فراموشی اینها در اطراف  
موجبات فواید خود دارم اول  
این است که اینها ملک را آباد



خیر علی بن ابی طالب علیه السلام  
 در بیستم نمود در باغی  
 در بیستم نمود در باغی  
 در بیستم نمود در باغی

مظاهر کرده از جانب ما بگو که در سر انجام مبلغ حاجی تهرانی  
 کردن کارها نیست و شرف نیک می دهد خواب این سخن  
 تمام نکرده بود که امیر بر سر حاضر در بار و آشکای غافل موصوف  
 بعضی رسانید که غلام دمه دار مبلغ او می شود و مورد و عتاب  
 بخورد و فرمودند که اگر از نراست و بس روز دوم آن بود اسطر  
 همان امیر عفو تقصیر او کرده و بگذارد و بگذارد و بگذارد  
 ماور شد و خداوند سبیل زرمه سان مشرف خوشا و سبیل  
 که از آتش افروزی کار به دراز گرم نگردیده و در آتش سحر  
 موصوف نگشت و رحم را کار فرموده و خدای اطاعت و یو ان که  
 سر بر خیزد و حکم و تقاضا و تقدیر ای نشد و زیسته آتش  
 امیر که غایبانه و دوستی را در خنده دیده و باطل زنده و از اگر بدید و بخت

در بیستم نمود در باغی  
 در بیستم نمود در باغی  
 در بیستم نمود در باغی

در بیستم نمود در باغی  
 در بیستم نمود در باغی  
 در بیستم نمود در باغی

در بیستم نمود در باغی  
 در بیستم نمود در باغی  
 در بیستم نمود در باغی



[illegible]

نیکو دلت با پیاپی  
از انجا که یک تعلقه مدلت با پیاپی  
باین خاندان تسلط داشت  
تا حال که وقت رحلت  
توفیق منطقی فرموده که بگوید  
آن کس که در عا جبار می آید پیاپی  
امور ریاست من است

سوم آنکه زندگانی خود را انتظام امور مملکت را منحصر در سفر  
دارند و لذت منزل نو و آب نو و سایه بنفشه را در هیچ حال از دست  
ندهند که حق سبحانه تعالی در کلام مجید می فرماید که فیهم و ا  
فی اهلین این است از برای سفر و انتظام امور ریاست  
موقوف بسفر مگر وقف بقدر ایام چه دانی ضرورت که جمیع مازاران  
را درین هنگام تکلیف می شود و تعیینانی سپاه بتقاریب با و طای  
آنجا منظور باشد که قطع نسل نشود چه آرم آنکه کار با  
جمیع خلایق محض از افعال الهی متعلق بخود دانسته باید که بعد  
اولی فرزند و واجب اوقات عزیز خود را بنظم امور متعلقه تقسیم  
نماید و خود را بیکار ندانسته شبانه روز خبر خلق دهد از امور دین و دنیا  
می گرفت باشد که عاقبت بخیر باشد چه می آید که باشد که

استوار است از غایت فقر که باید  
اندکی کرد و در وقت رسیدن  
روز آن است که محبت علی  
در آن روز یکبار می آورد و با

۶۵

دانشمند بنام مشهوره را می  
زمین و آسمان از قدیم است و  
خلق الله هم از قدیم است و  
رو بسا زمین را افعال خاص خود  
ذات الله از آن می کشند

و این معنی از مطالب فوقیه است  
و این معنی از مطالب فوقیه است  
و این معنی از مطالب فوقیه است  
و این معنی از مطالب فوقیه است

مع کرمه ای در حال فر

ایستاد و استاد

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

...

کتابخانه

۱۹۷۹

پیشکش  
میں

مستقل چنانچه در همین ملک لکوها از فرقه سپاه روزی عورتی  
احمال که این همه زمین از عهد حضرت خلد مکان بیکس تعلق گرفته  
رفت فرقه حضرت حق سجاده تعالی محض بکریم خود در چند ایام  
عاصی را عطا فرموده ما را بر خیل این پیش ساخته تا این وقت آنچه  
پاسبانی و کم و بیش رند روانی مخلوش بود در دهنم بعد من  
سزاوار آن است که خبیری بر خاندان و مامور نمودن بکارها  
سرکار خود نوبت نبوبت چه از فرقه مسلمان وجه از قوم هند و  
بیت بدیل آن سال بسال بهایت در سال دوم از حمله و اجبات  
و التیمی نمود و باشند که دیگران محروم نمانند و سر رشته  
اینکار چه از خود و چه از پیران خود تا که درین مدت العمر این همه مردم  
که هر یک بلا تفاوت جواهر باره ایست بی بها بلطف و عنایت

مفتی محمد رفیع

بسم الله الرحمن الرحيم

*[Faint handwritten notes at bottom]*

و در مورد شکست ایشان از انانچه که در  
پنج خزان از انانچه که در  
از انانچه که در  
از انانچه که در

مجلس شورای اسلامی

Handwritten notes in the left margin, including the word "فصل" (Fasl) and other illegible script.

10



از سپاه مخالف نمی رسیم باید  
 که آنها را در همه حال از خود بپای  
 بیاوریم و آن قدر که می توانیم  
 با خود بمانیم و از آنها جدا شویم  
 به سلام و صلواتی سپاه  
 استقامت این دولت ثانی  
 الحاکم که از انبار

در اسلحه باشد و تا مقدور رو بقبله جنگ نکند چرا که فتح بید قدرت  
 و اختیار اوست - و دوازدهم آنکه از روس آنچه درین مدت  
 بتجرب و تجربه رسید آنکه از جمله مردم دکن اهل برهان پور و بیجا پور و غیر  
 آشنا هستند و هیچ وجه بقول و فعل شان اعتماد نیست باید که  
 مثل مردم گجرات که شمشیر داشته احتیاط و احتراز ازین قوم حساب  
 داند سیزدهم آنکه اسبابی که از فضل حق بالفعل آنچه موجود  
 دارم اگر قدم بر قدم داشته صرف نماید یقین که طبقه بر طبقه و قافله  
 و الا پیش از دو سال کفاف نخواهد کرد - چهاردهم آنکه هر خانه  
 که در رکاب موجود داشته از برای و بجای سپاه و سایر  
 لشکر خصوص از بودن خزانه ساهو کار آباد می باشد و در آباد  
 آنها مخالف و لشکر مخالف خود بخود و پریشان و متلاشی می شود

دینش باعث استقامت امور و  
 اند - پوز دهم آنکه بمقتضای  
 بشیریت امری بایست در  
 ۶۸  
 چنانچه عمل فوثر یافت از اینجا  
 که شمشیر و سپاه است پس  
 آن همه وقت ملحق باشد بخان  
 آن همه وقت اعتراض می

در بیان آنکه - شانزدهم آنکه  
 زار واران کنی همه قابل سر کرده این  
 گروه از دولتی مخصوص سرور و دین و دین  
 قوم و کافری که بجزان کافری و کافری  
 اند و قلع و قمار و کشتن اینها و شمشیر  
 در قلع و قمار و کشتن اینها و شمشیر



<p>دربار آصفی کی نشوونما و دیگر لوگوں کی توجہ دینا</p> <p>۱۳۰۹</p>	
<p>ولہذا فیضا</p> <p>۱۳۰۹</p>	
<p>دار و مدار دربار چاندرا آصفی</p> <p>۱۳۰۹</p>	
<p>۶۰</p>	
<p>۱۵۸۸</p>	
<p>قطعه تاریخ من تصنیف لطیف شفیق آقا سید زین الدین</p> <p>ابن سید مرتضیٰ ابن سید سیر زمان شہو میر عاشق</p> <p>نوری الجرایری الشوشتری نور اللہ مرقدہ</p>	
<p>مضمون میں ہیکل عبارت ہے</p> <p>تہر ماب یکہ کے سبب میں ناظرین</p>	<p>ما تہہ یا اک سالہ دربار آصفی</p> <p>چندویا ہی میر سدا اللہ نے</p>
<p>تاریخ اوسکی ضمیمہ ہے</p> <p>در بار آصفی کے فواید ہیں دل نشین</p>	
<p>قطعه تاریخ طبع عالی سخن دان خوش مقالی مولوی</p> <p>نائب سرشتہ وار کلمہ صوبہ دار صاحب صوبہ شمالی</p>	
<p>اور اونکے انتظام کی تدبیر کی</p> <p>وہ سب سبب ہیں</p>	<p>سکر آصفی کی توجہ دیکھو</p> <p>در بار آصفی کو جتنے تھے قاعدہ</p>

اتباع خطی واقفند که جناب مدرس نمایند و روایت آن کتاب بنام خود کرده روح معصوم را آزار  
فرمایند نسخه دیگر که نشر است صحیح روح نواب انصاریه صاحب مشهوره منظر کورن طومار است پیش نیست  
معرض باین سبب که در کتاب منقول همین طور بود و درین نسخه نیز بر عاشره اشش پیا  
کردند - انظار طایفه بروقت مطالعه درین کتاب نظر آید سببش عدم وجدان نسخه دیگر باید انگاشت فقط

سید محمد رفیع طباطبائی

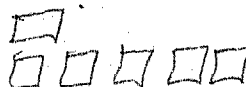
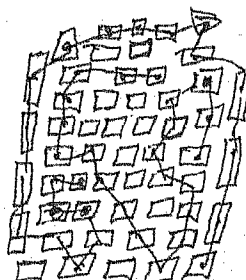


از انکہ

مولف را در تقسیم و تالیف تصحیح و  
تنقیح و طبع این نسخہ شرعاً و عرفاً  
حق عظیم ثابت است پس اگر  
بے اذن او کسی ثانیاً بطبع آورد  
مصدر نقصان خود و مورد  
مواخذہ سرکار دگر دود۔



LYTTON LIBRARY. ALICARH



D 1996-97

CALL No. { 904 } ACC. NO. 1088

AUTHOR \_\_\_\_\_

TITLE \_\_\_\_\_

12/12		904	
1088			
رسالہ دربارہٴ صنفیہ			
Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY  
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.